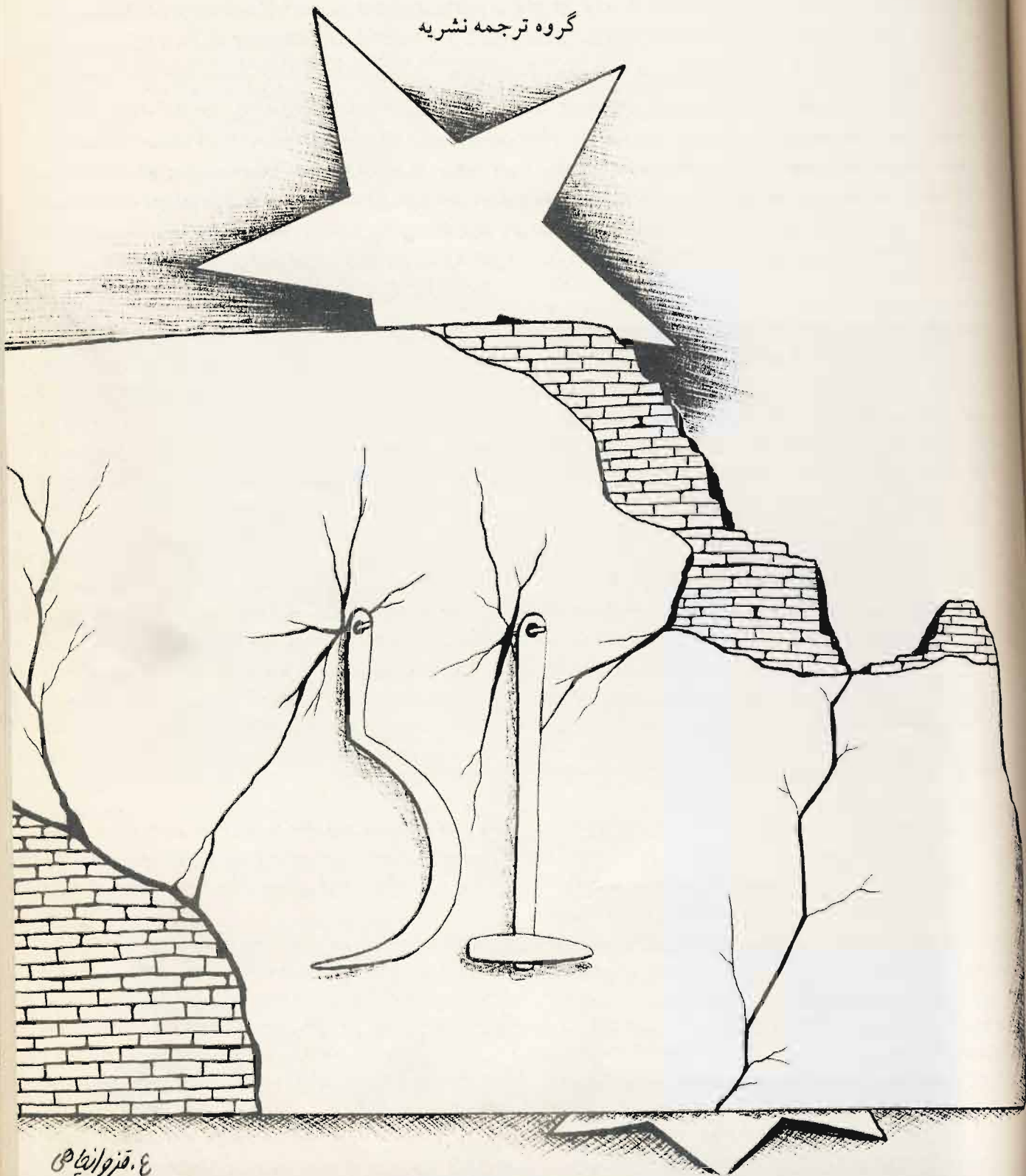


نیروهای سیاسی و آینده چپ در روسیه

مصاحبه با روی مدودف

توسط فرد ویر - مجله مانتلی ریویو - فوریه ۱۹۹۳

گروه ترجمه نشریه



فکر می‌کنم بتوانیم صف بندی‌های سیاسی عام روسیه را عمده مو
اهل عمل (پراگماتیستها)، سوسیال

معرفی: روی الکساندروویچ مدودف، متولد سال ۱۹۲۵، فرزند یک محقق برجسته مارکسیست اهل شوروی است که بعداً توسط استالین به قتل رسید. روی و برادر دوقلویش ژوریس، که اکنون در لندن زندگی می‌کند، به عنوان رهبران نهضت کمونیستی بین‌المللی مشهور شدند.

روی مدودف که در رشته تاریخ تحصیل کرده، در اواخر دهه ۱۹۶۰ بخاطر مطالعاتش در باب دوره استالین از "حزب کمونیست اتحاد شوروی" اخراج شد. او سالهای زیادی از دو دهه بعدی را تحت نظر کا.گ.ب سپری کرد و مورد آزار قرار گرفت. بسیاری از کتب و مقالاتش در باب تاریخ و سیاست شوروی - که فهرست کردن آنها به لحاظ تعداد زیادشان دشوار است - در غرب منتشر شده‌اند. مدودف در سال ۱۹۸۸ مجدداً به عضویت حزب درآمد. سال بعد به عنوان نماینده یک "حوزه هماهنگ کننده" نزدیک مسکو، برای "مجلس نمایندگان خلق" اتحاد شوروی انتخاب شد. در بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی که به سال ۱۹۹۰ برگزار شد، وی به عضویت در "کمیته مرکزی" حزب انتخاب گشت. به دنبال کودتای نافرجام، تحریم حزب کمونیست و فروپاشی اتحاد شوروی، مدودف به شماری از نمایندگان کمونیست پیشین مجالس شوروی و روسیه پیوست تا "حزب سوسیالیست زحمتکشان" را بنیانگذاری کند. این حزب، با دهها هزار عضو، در گوشه و کنار روسیه، یکی از بزرگترین سازمانهای چپ است که در طیف (نیروهای) سیاسی روسیه قرار دارد. مدودف که یکی از رهبران حزب مذکور است، این روزها بخش زیادی از وقت خود را به سازماندهی سیاسی، به تهذیب روزنامه حزب (له‌وایاگازتا) اختصاص می‌دهد، و هنوز کار خود را طوری برنامه‌ریزی می‌کند که بتواند برای دنبال کردن تحقیقات تاریخی‌اش وقت آزاد داشته باشد.

در مصاحبه زیر که طی اواخر نوامبر صورت گرفته، مدودف طیف فعلی (نیروهای) سیاسی روسیه و دورنمای آینده چپ را مورد بحث قرار می‌دهد. فرد ویر (FRED WEIR) نویسنده‌ای است که در روسیه زندگی می‌کند.

چکیده: بحث اصلی مصاحبه بررسی وضعیت نیروهای سیاسی روسیه و آینده آنهاست که به نظر مدودف عبارتند از:

۱ - ملی‌گرایان، ۲ - کمونیستها، ۳ - مخالف اهل عمل، ۴ - سوسیال دموکراتها و ۵ - حکومت یلتسین.

ملی‌گرایان از نفوذ بسیاری برخوردارند که مدودف به عوامل وجود چنین شرایطی و نیز خواستهای آنها اشاره می‌کند. همچون ملی‌گرایان، کمونیستها دارای پایگاه اجتماعی گسترده هستند و گرایش‌های مختلفی را در بر می‌گیرند که مدودف آینده آنها را روشن نمی‌بیند. مخالف اهل عمل که در مقابل نوع خاصی از سیستم اقتصادی (بازار یا متمرکز) موضعی ندارند، نماینده رده‌های مدیران هستند و بیشتر بر توسعه کشور تکیه می‌ورزند. این جریان به دلیل حضور در دستگاه حکومتی، جهت اجرای خواستهای خود بر یلتسین فشار می‌آورند، اما فاقد پایگاه مردمی می‌باشند. سوسیال دموکراتها نیز با احزاب و جریانات مختلفی ظاهر می‌شوند که مدودف خود وابسته به این جریان است. وی معتقد است، سوسیال دموکراتها صاحب نفوذ نبوده و در مرحله تکوین‌اند اینان با مکانیسم بازار مخالفت کلی ندارند، بلکه به این تحلیل معتقدند که از این مکانیسم باید تا حد معینی بهره گرفته. برای اینها مهم حاکمیت قانون است. و بالاخره یلتسین که با یک دستگاه قدرت شخصی به همراه حمایت بوروکراتها، مدیران اداری و نظام نمایندگان ریاست جمهوری هر منطقه حکومت را در دست دارد، فاقد قدرت لازم است. مدودف از تأثیر و نفوذ حکومت یلتسین چنین توصیفی را ارائه می‌دهد که در دستگاه حکومتی و ارتش نفوذی ندارد و از او امر وی متابعت نمی‌شود.

در لابلای مصاحبه، مدودف در مورد کمک غرب به روسیه، می‌گوید که انتظار چنین کمکی تنها یک افسانه است و کشورهای غربی فقط در جریان آنها هم غارت اتحاد شوروی در روسیه فعال هستند.

فرد ویر: امروزه تصویر سیاسی روسیه مغشوش و بهم ریخته است. دهها گروه مخالف وجود دارند که هر روز مواضع خود را تغییر می‌دهند و آنها را با شرایط روز منطبق می‌کنند. به نظر شما این طیف را چگونه می‌توان درک و فهم کرد؟

مدودف: از چندی قبل یک روند ادغام به خوبی در شرف تکوین بوده است. تا جایی که به دوره آتی قابل پیش‌بینی مربوط می‌شود، فکر می‌کنم بتوانیم صف بندی‌های سیاسی عام روسیه را ذیل پنج عنوان عمده مورد بحث قرار دهیم: ملی‌گرایان، کمونیستها، مخالف اهل عمل (پراگماتیستها)، سوسیال دموکراتها، و سرانجام حکومت یلتسین و گروههای گراگرو او.

فرد ویر: ظهور یکنوع ملی‌گرایی مهاجم و مبارز روسی که از ویرانه‌های اتحاد شوروی سر برآورده، گرایشی است که بیش از سایر گرایش‌ها، صاحب نظران غربی را نگران کرده است. چه نیروهایی آنرا به حرکت در می‌آورند؟

مدودف: بلوک، نوظهوری از گروهها و نهضت‌های ملی‌گرا وجود دارد که نظر

مشترکشان آن است که حکومت یلتسین یک سیاست ضد ملی را تعقیب می‌کند. به زعم ملی‌گرایان، حکومت یلتسین نمی‌تواند از حقوق روسها، خواه در داخل روسیه و خواه در جمهوریهای شوروی پیشین، دفاع کند. آنها مدعی‌اند که رژیم یلتسین بیش از حد به سمت غرب تمایل پیدا کرده، و سیاستهایی را که از سوی نهادهای اقتصادی و مالی غربی توصیه می‌شود، تعقیب می‌کند - سیاستهایی که بنحو آشکار کشور را رو به نابودی و ویرانی می‌برند.

در واقع، مردم سراسر کشور بسیار خشمگین‌اند، زیرا استانداردهای زندگی رو به افول هستند؛ تورم سرسام آور است؛ در عین حال میزان تولید بدون هیچ مانعی در حال نزول می‌باشد. سهل و ساده بگویم، برای مردم عادی غیر ممکن است که به طریق عادی زندگی کنند. براساس یأس و غضب ناشی از این واقعیت است که نهضت ملی‌گرا تقویت می‌شود.

یکی از قوی‌ترین گروههایی که در ماههای اخیر تکوین یافته، روسکی

شده مورد بحث قرار دهیم: ملی گرایان، کمونیستها، محافظ حکومت یلتسین و گروههای گردآورد او.

ناسیونالی سابور (مجمع ملی روسیه) به رهبری استولیکوف (مدیر کل کا. گ.ب. پیشین) است. این گروه (موجد) یک نوع نهضت ملی گرایان ناپ است که نه تنها بر علیه سیاستهای یلتسین موضع می گیرد، حتی برهان می آورد که حکومتهای کمونیستی پیشین نیز ضد روسی بوده اند.

در این مدار، ما می توانیم پیرامون "حزب دموکرات مسیحی" به اصطلاح "حزب لیبرال دموکراتیک" و چند دسته دیگر بحث کنیم.

در بیان خود آنها، این مباحثه وجود دارد که (منشاء) سیاست ضد ملی به لنین باز می گردد یا خیر؟ در حالی که گروههای افراطیتر آنها چنین می اندیشند که فتح باب روسیه به روی نفوذ زیانبار خارجی توسط بطرکبیر انجام گرفت. برخی (از اینان) استدلال می کنند که روسیه باید در چارچوب مرزهای سال ۱۹۱۴ اعاده شود. کسان دیگری، نظیر سولزنتسین، چنین می اندیشند که فقط دولتهای اسلاوی باید مجدداً با هم متحد شوند، در ضمن افراد دیگری مرزهای روسیه را به همین "فدراسیون روسیه" فعلی محدود می کنند.

نهضت ملی گرا طیف وسیعی را تشکیل می دهد؛ این نهضت دارای یک جناح افراطی، یک جناح معتدل و میانه روی است که مایلند با دیگر جریانها سیاسی همکاری کنند. البته، ملی گرایان (تقسیم بندی) "راست" و "چپ" را قبول ندارند به زعم آنها؛ این (تقسیم بندی) مسئله ای مربوط به عمق و اعتبار روحیه ملی شما غریبان است.

فردویر: این روزها سخنانی در مورد تهدید "سرخها و فقهوایها" یا وحدت اسانلیسیم که نشانش پرچم سرخ است با فاشیسم فقهوای جامگان، بر سر زبانهاست. وصلت ایدئولوژیکی از این دست تا چه حدودی قابل تصور است؟

مدودف: بله، ما قبلاً احزابی را از هر دو سنخ داشته ایم که با هم در "جبهه نجات ملی" و برخی از ائتلافات سیاسی دیگر شرکت می کردند. اما شما باید به خاطر داشته باشید که روند سیاسی این مملکت هنوز در مرحله شکل گیری و تکوین است. ما هنوز فاقد احزاب "ناب" هستیم، یعنی احزابی که از لحاظ درونی نمایانگر خط مشی ثابت و معینی باشند.

شما تمامی جوانب دو جریان را وصف کنید. یکی را "ملی گرایان" و دیگری را "کمونیستها" بنامید. سیاستها و خط مشیهای آنها ممکن است به میزان ۱۰ تا ۱۵ درصد با هم منطبق شوند؛ این فضای تاکتیکی برای همکاری ما بین کمونیستها و ملی گرایان است.

فردویر: اجازه بدهید پیرامون کمونیستها در تصویر (سیاسی) فعلی (روسیه) صحبت کنیم. آنها چه کسانی هستند؟

مدودف: پایگاه اجتماعی بالقوه کمونیستها، وسیع است. این پایگاه در مرتبه نخست مرکب از ۱۵ میلیون عضو «حزب کمونیست اتحاد شوروی» می باشد، البته این رقم مربوط به زمان تعطیل شدن حزب (از سوی یلتسین) است.

کنک غرب یک افسانه است! تا جایی که کشورهای غربی فقط در جریان انهدام اتحاد شوروی و روسیه فعال بوده اند. یک نوع غارت عظیم روسیه در شرف تکوین است که به وسیله سرمایه غربی انجام می شود.

از جندی قبل، براساس این پایگاه اجتماعی، چند حزب پدیدار شده اند. بزرگترین و قدرتمندترین آنها، "حزب کارگران کمونیست روسیه" است. این حزب یک گروه سنتی است که مدعی دارای ۱۵۰۰۰۰ عضو می باشد.

دسته دیگری به نام "حزب اتحادیه بلشویکها" به رهبری نینا آندره یووا وجود دارد که نسبت به حزب مذکور دست راستی محسوب می شود.

این حزب معتقد است که حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمان برژنف دچار انحطاط و قهقرا شد. بنابراین، اگر "حزب کارگران کمونیست روسیه" می گوید که "بگذار به لنین باز گردیم"، آندره یووا برهان می آورد که «خیر، بگذار به استالین بازگردیم».

چند گروه کوچک نیز وجود دارند که نسبت به «حزب کارگران کمونیست روسیه» دست چپی محسوب می شوند.

در اینجا گروه دیگری وجود دارد که باید آنرا به حساب آورد. این گروه خود "حزب کمونیست روسیه" است که سال گذشته به همراه "حزب کمونیست شوروی" توسط یلتسین تحریم شد. ولی تصمیم "دیوان قانون اساسی" (در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۲) باب احیای آنرا گشود.

در شوروی پیشین، وظیفه رسیدگی به موارد خلاف قانون اساسی به "دیوان عالی کشور" مربوط نبود؛ بلکه به نهادی منشعب از آن به نام "دیوان قانون اساسی" واگذار شده بود. حزب مذکور بر طبق تصمیم "دیوان" می تواند دعوی مالکیت برخی از اموال خود را مطرح کند، گرچه معلوم نیست که بسیاری از اعضای سابق آن تا چه حد راغب اند که مجدداً به حزب بپیوندند.

جنگ سرد دیگری وجود نخواهد داشت. ما این جنگ را با ختمیم، و اکنون داریم شرمات آن را می پردازیم.

نظر خود من این است که تمامی این گروهها، چه جداگانه و چه در مجموع، آینده روشنی ندارند. آنها نه فقط میراث مثبت دوره کمونیستی، بلکه جنایات عظیم و شگرف آنرا نیز به ارث برده اند. طی چند ماه گذشته، در رابطه با مورد مربوط به "دیوان قانون اساسی" و روندهای دیگر، مقداری از اسناد بایگانی شده بر ملا شدند؛ اکنون مردم می توانند به وضوح ببینند که بسیاری از تخلفات چگونه از سوی رهبران کمونیست مورد تفسیر قرار می گرفته اند. امروزه کوشش در جهت رهبری مردم تحت لوای همان شعارهای قدیمی - "حزب، فهم، شعور افتخار عصر ماست" - مطلقاً غیر واقع بینانه است.

فردویر: اکثریت نیروهای سیاسی سازمان یافته کشور ظاهراً دارند به اردوی مخالف (حکومت) می پیوندند، اما اکثر آنها تمایلی به مسلک کمونیستی یا ملی گرا ندارند. شما این گرایش را چگونه توصیف می کنید؟

مدودف: نیروی سومی که گروههایش از جندی قبل شروع کرده اند به ادغام در یکدیگر - و با قوی ترین نیرو فاصله زیادی دارد - واقعاً دارای یک چهره سیاسی واضح و مشخص نیست. من آنرا نهضت معتقدین به اصالت عمل (پراگماتیستها) می نامم.

گروه اصلی این نیرو "اتحادیه مدنی" است که در اواخر ژوئن تشکیل، و با "حزب روسیه آزاد" به رهبری الکساندر روتسکوی (معاون رئیس جمهور)، "حزب دموکراتیک" و "نهضت صنعتگرایان" متحد شده است. این اتحادیه همچنین برخی گروههای کوچکتر نظیر "اتحادیه کشاورزی" و حزب تازه تأسیس دهقانان را در برمی گیرد.

"اتحادیه مدنی" خود را به عنوان یک جبهه معرفی می کند و از موضع "مخالفین وفادار" (به حکومت) سخن می گوید.

پایگاه اجتماعی آن شامل مدیران واحدهای اقتصادی بزرگ دولتی، مدیران اداری حرفه ای، اندیشمندان علمی - فنی، و مدیران مزارع اشتراکی و دولتی می شود.

آنها خط مشی سیاسی واضحی ندارند. از لحاظ ایدئولوژیکی، طرفدار یا مخالف بازار نیستند. اینان می بیند که صنعت و کشاورزی در شرف سقوطند، و

می‌خواهند مانع از این سقوط شوند. اینان نماینده رده‌های مدیران هستند، کسانی که در این مملکت همواره چیزی را تولید کرده‌اند، و به زعم آنها یکی از مشکلات، عملی ساختن چیزها، براه انداختن مجدد کار، واعاده نظم و تولید است.

اینان افرادی نیستند که چار بزنند ما باید نظام سرمایه‌داری را بنا کنیم، یا به سوسیالیسم بازگردیم. افرادی (از این اتحادیه) استدلال می‌کنند که تحت شرایط هر دو نظام می‌توان به طریقه واقعی کارکردن دست یافت - همچنان که در ژاپن سرمایه‌داری برقرار است و در چین سوسیالیسم - و می‌گویند که ما باید این الگوها را بدون پیشداوری مطالعه کنیم.

حال، در بحبوحه بحران، استدلال سیاسی اصلی آنها این است که بلتسین باید حکومت متخصصان را برقرار کند. بنا به گفته آنها، ما فقط پس از غلبه بر مشکل بحران تولید است که می‌توانیم مبادرت به مجادلات ایدئولوژیک کنیم.

این نیروها فشار زیادی به بلتسین وارد می‌آورند، اما فاقد پایگاه مردمی وسیع هستند. فقدان چنین پایگاهی به واسطه آن است که این نیروها قدرت واقعی را در دست دارند. آنها مدیران صنایع، مدیران مزارع اشتراکی هستند. کادرهای حرفه‌ای و متخصص هستند، کسانی هستند که به سادگی نمی‌توان افراد دیگری را جایگزینشان کرد. این موضوع توضیح می‌دهد که چرا بلتسین وادار شده است تا اندازه زیادی با آنها مصالحه کند، فن سالاران بیشتری را وارد حکومت نماید و قدرت بیشتری را در سازمانهای اداری به آنها واگذار کند. بدون آنها، چرخ بخارها به حرکت در نمی‌آید.

این جبهه خواستار قدرت بیشتری، خصوصاً برای به حرکت درآوردن چرخهای اقتصاد (کشور) است، و من فکر می‌کنم که بلتسین در آینده باید چنین قدرتی را به اعضای آن واگذار کند.

فردویر: اگر اتحادیه مدنی به قدرت برسد، اعضای آن سعی خواهند کرد که بسیاری از عناصر اقتصاد سوسیالیستی را اعاده کنند. آنها احتمالاً یک نوع حکومت پدرسالارانه‌تر و اقتدارگرایانه‌تر را برقرار خواهند کرد، ضمن آن که مداخله دولتی و حمایت گرایانه بیشتر می‌شود (حمایت گرانی بدین معنا که حکومت مشاغل و امتیازات دولتی را در ازای کسب حمایت سیاسی به موافقین، و احیاناً به مخالفین واگذار کند). آیا رهبران غربی این روند را "اعاده" کمونیسم از طریق در مخفی" قلمداد نخواهند کرد و کمکشان را به روسیه قطع نمی‌کنند؟

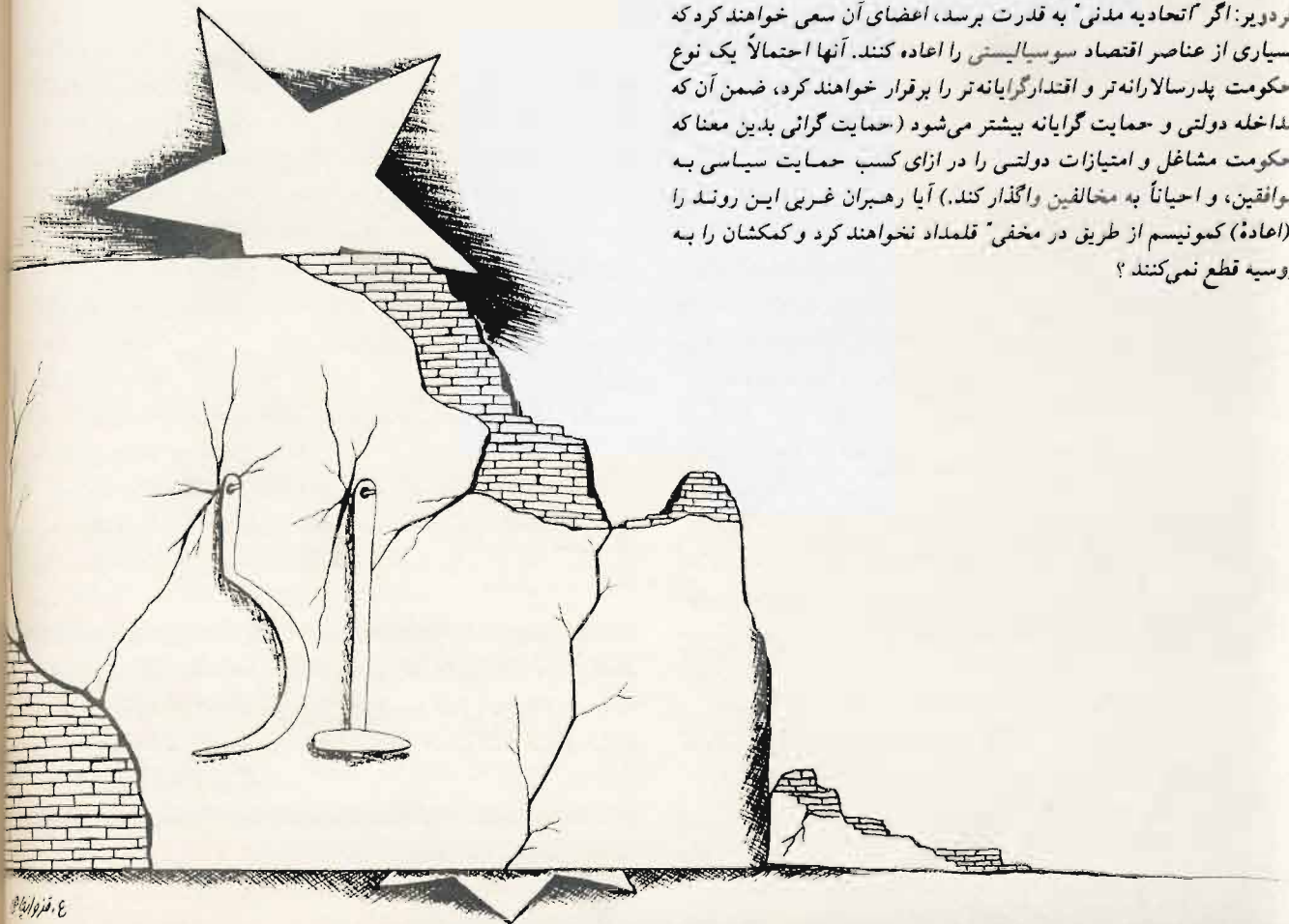
مدودف: کمک غرب یک افسانه است! تا جایی که کشورهای غربی فقط در جریان انهدام اتحاد شوروی و روسیه فعال بوده‌اند. یک نوع غارت عظیم روسیه در شرف تکوین است که به وسیله سرمایه غربی انجام می‌شود.

برای مثال، در سال ۱۹۸۲ ذخایر طلای اتحاد شوروی بالغ بر ۱۸۰۰ تن و مقدار ذخایر ارز قوی (hard currency) ۷۰ میلیارد دلار بود. امروز ذخایر ارز قوی ما تقریباً به صفر رسیده است. فقط ۱۴۰ تن ذخیره طلا وجود دارد. کشور ما ۸۰ میلیارد دلار به موسسات مالی غرب مقروض است.

سیل عظیم مواد خام و کالاهای قابل عرضه به بازار از کشور ما به کشورهای دیگر سرازیر می‌شود، بی آنکه ثروت ما در قیاس با این کشورها افزایش پیدا کند. سودها در غرب می‌مانند.

بنابراین، چگونه شما می‌توانید روی این کره خاکی از "کمک غرب" سخن بگویید، زمانی که چهره کامل غرب عیان شده است.

بدون تردید هیچ ملتی بدون احساس هویت مستقل و اتکال به نفس تاریخی و ملی نمی‌تواند ببالد. احساس بسی‌ریشگی و بریدگی از تاریخ و تبار خویش، قطعاً ویرانگر و ذلت بار است.



فردویر: اما آیا روسیه از اعاده جنگ سرد، از اعاده انزوای سیاسی، بیم ندارد؟

مددوف: جنگ سرد دیگری وجود نخواهد داشت. ما این جنگ را باختیم، و اکنون داریم غرامات آن را می‌پردازیم.

فردویر: به طیف (نیروهای) سیاسی بازگردیم. آیا شما می‌توانید وضعیت نیروهای سوسیال دموکرات و میزان نفوذ آنها را در روند فعلی توصیف کنید؟

مددوف: این نیروها که چندان ذینفوذ نیستند، فقط در مرحله تکوین قرار دارند. حزب خود ما، یعنی "حزب سوسیالیست زحمتکشان" در این مقوله جای می‌گیرد. ما در حال حاضر فقط درگیر سازماندهی کوششهایی برای ایجاد "نگره نیروهای چپ" هستیم که می‌تواند نقش واجد اهمیتی را در وقایع سیاسی آتی ایفاء کند.

ما (حزب سوسیالیست زحمتکشان) چنین می‌اندیشیم که حفظ ارزشهای سوسیالیستی حائز اهمیت است، معتقدیم که سوسیالیسم چشم‌انداز یک نظم عقلانی تر و یک اقتصاد بارآور تر را عرضه می‌کند. لیکن هم ساختارها و هم ایدئولوژی باید بازسازی شوند. این مطلب نشان می‌دهد که چرا ما خود را سوسیالیست می‌نامیم، نه کمونیست.

زمانی که از حزب مذکور سخن می‌گوییم، خود را جزء نیروهای چپ بشمار می‌آوریم. ما چنین می‌اندیشیم که حفظ ارزشهای سوسیالیستی حائز اهمیت است؛ معتقدیم که سوسیالیسم چشم‌انداز یک نظم عقلانی تر و یک اقتصاد بارآور تر را عرضه می‌کند. لیکن هم ساختارها و هم ایدئولوژی (سوسیالیستی) باید بازسازی شوند. ما آنچه را که "مارکسیسم - لنینیسم جزم اندیشانه" نامیده می‌شود مردود می‌شماریم.

مطلب فوق نشان می‌دهد که چرا ما خود را سوسیالیست می‌نامیم، نه کمونیست. اما ما از سنخ سوسیال دموکراتهای غربی هم نیستیم. اصلاح طلبان غربی فقط نظام سرمایه‌داری را تقویت می‌کنند. در روسیه سرمایه‌داری وجود ندارد. اتحاد شوروی و نظام آن هنوز در این کشور وجود دارد. ذهنیت سوسیالیستی، و ساختارهای (اجتماعی) نهفته در آن، هنوز بسیار قوی هستند. ما خواستار اصلاحاتی هستیم که ماهیتی سوسیالیستی دارند.

ما می‌خواهیم که فقط بر اساس قانون، بر اساس قانون اساسی عمل کنیم. با اقتصاد مختلط یا سازو کارهای (مکانیزمهای) بازار مخالف نیستیم.

ما می‌خواهیم که از بازار در چارچوب معینی استفاده کنیم. به اعتقاد من، چنین سیاستی امروزه به طور موفقیت آمیزی در چین اجرا می‌شود. در حقیقت، حزب ما کوششهایی را در زمینه برقراری رابطه با "حزب کمونیست چین" انجام داد. ما با آنها بر سر گرایش ذهنیشان به دموکراسی اشتراک نظر نداریم، اما چنین می‌اندیشیم که چنینها دارند در اقتصاد به نتایج خوبی می‌رسند.

پایگاه اجتماعی چپ سوسیالیست در برگیرنده هر آن کسی است که از طریق کار خود روزگار می‌گذراند. از همان بدو کار، کسانی که وارد حزب ما شدند، عبارت بودند از بهترین بخشهای کمونیستهای پیشین، افرادی از لادشمندان عالم و انسان دوست، و جوانانی که از نظر سیاسی فعال بودند.

پاره‌ای از گروههای دیگر وجود دارند که نگرش آنها تا اندازه زیادی مشابه با نگرش ماست. مقصود من "حزب کار" که بسیار کوچک است - بخشی از

اتحادیه‌های کارگری و احتمالاً بخشهایی از دیگر احزاب چپ و میانه است. فردویر: حکومت یلتسین همچنان مصدر قدرت است؛ علیرغم این واقعیت که هیچ حزبی ولو با هر اندازه‌ای از آن حمایت نمی‌کند، و ظاهراً در پارلمان و خیابانها به طور فزاینده‌ای منزوی شده است. منابع توانایی این حکومت کدامند؟

مددوف: بله، حکومت یلتسین علیرغم تحولات بزرگی در خلال دو سال گذشته، هنوز بر سرکار باقی مانده است. زمانی که "حزب کمونیست اتحاد شوروی" در مصدر قدرت بود، تکوین به اصطلاح اردوی مخالف دموکراتیک آغاز شد. جریانات گوناگون آن در چارچوب "نهضت دموکراتیک روسیه" همکاری نه چندان فعالی با یکدیگر داشتند. اگر کودتا صورت نمی‌گرفت، احتمالاً یک حزب بسیار قوی، یک حزب دموکراتیک متحد از درون این نهضت سر بلند می‌کرد و گسترش می‌یافت.

این دموکراتها بودند که یلتسین را به روی کار آوردند، اما آنها نیز به زودی صاحب قدرت شدند. آنها یک حزب قوی، یک حزب واحد را تشکیل نداده‌اند. دموکراتها قربانی مبارزات درونی، منازعه شخصیتها، و جاه‌طلبیهای متضاد شدند، و به تعداد زیادی از گروههای متخاصم منشعب گشتند. امروزه، به اصطلاح دموکراتها تنها حدود ۱۵ درصد نمایندگان پارلمان را تشکیل می‌دهند. دموکراتها دسته‌بندیهای متعددی دارند: "حزب جمهوری"، "دموکراتهای رادیکال"، "حزب مردم" و غیره. اینها جملگی گروههای بسیار کوچکی هستند و نمی‌توانند به گونه‌ای که واجد اهمیت باشد با یکدیگر همکاری کنند.

دموکراتها چنین می‌اندیشیدند که یلتسین رهبر آنها خواهد شد. او یقیناً توانایی آنرا داشت که تحت رهبری خود آنها را در یک حزب واحد گرد آورده و با این ورق بازی کند.

اما یلتسین رویهمرفته رهیافت دیگری را ترجیح داد: ایجاد یک دستگاه قدرت شخصی، به همراه حمایت بوروکراتها، مدیران اداری، و نظام "نمایندگان ریاست جمهوری" هر منطقه. قدرت او در واقع مبتنی بر نیروها و ساختارهای دولت است. بنابراین، مامی توانیم خود یلتسین را یک حزب قلمداد کنیم.

اما این طریقه بسیار ضعیفی برای زمامداری است. از لحاظ ظاهری این طریقه قوی به نظر می‌رسد، اما از لحاظ باطنی فاقد ذات اجتماعی است. شما نمی‌توانید بر بوروکراتهایی که عمدتاً با رشوه امرار معاش می‌کنند تکیه نمایید. اخلاقیات در ارتش دیگر وجود ندارد، و روتسکوی (معاون رئیس جمهور) در میان افسران ارتش محبوبیت بیشتری دارد تا یلتسین. یلتسین نمی‌تواند تماماً بر نیروهای امنیتی تکیه کند. صاحب منصبان "وزارت کشور" تا حدود وسیعی طرفدار او نیستند. شما باید این افراد را درک کنید، آنها به مقتضای حرفه‌شان خواستار نظم هستند اما هیچ‌گونه نظمی را در هیچ جایی از کشور مشاهده نمی‌کنند.

پایگاه اجتماعی چپ سوسیالیست در برگیرنده هر آن کسی است که از طریق کار خود روزگار می‌گذراند.

رئیس جمهور فرمانهایی را صادر می‌کند، اما هیچکس از آنها متابعت نمی‌نماید. او هیچ ابزاری برای اجرای فرمانهایش در اختیار ندارد. او نمی‌تواند بر حمایت هیچ یک از گروههای اجتماعی تکیه کند و فاقد نیروهای سیاسی سازمان یافته است. از آنجا که محبوبیت یلتسین به سرعت در حال افول است، او به هنگام عقب‌نشینی فقط سنگر دستگاه (دولتی) را در اختیار دارد.

یلتسین می‌کوشد تا مانند یک رهبر کمونیست، ولیکن بدون حزب، حکومت کند! مانند یک پادشاه، بدون اشرافیت (آریستوکراسی). ❖